

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ویژگی ها، سیاست ها و اهداف

تکلیف

از نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی

وبلاگ نیش و نوش طلبگی

MHEDAYATI.IR@GMAIL.COM

[ابردقترها] در هر جا نشانی از اسلام هست، نسبت به آن‌جا سختگیری بیشتری میکنند. فرق نمیکند که آن‌جا آفریقا باشد، یک کشور اسلامی مستقل باشد، گروهی مسلمان در یک کشور به صورت اقلیت باشد، آسیا باشد، کشور عربی باشد، غیرعربی باشد و مردم آن‌جا به فکر تشکیل یک نظام سیاسی اسلامی باشند یا نباشند. هر جا که از اسلام نشانی هست، نسبت به آن‌جا جبهه‌گیری و صف بندی میکنند و به توطئه میپردازند. اگر توانستند توطئه را عملی کنند، میکنند و اگر نتوانستند، کمین میکنند تا در فرصتی مناسب، به عملی کردن توطئه خود بپردازند. این راملت مامیبیند و میفهمد.

و اما، علت چیست که با اسلام مخالفند؟ این قضیه، یک بار دیگر هم در یک برهه تاریخی دیگر اتفاق افتاده است و آن، هنگامی بود که امپراتوری قبلی انگلیس یک قرن قبل یا کمی بیشتر سرپرستی دنیا را از آن خود میدانست! انگلیسیها، آن زمان، در همه دنیا دست و پای خودشان را باز کرده بودند و هر جا که از اسلام خبری بود، نسبت به آن حسّاستر بودند.

من بیست، سی سال پیش از این که در باب مسائل شبه قاره هند مطالعه می‌کردم و مینوشتم، متوجه شدم در میان گروههای استقلال طلب هندوستان که علیه انگلیسیها مبارزه میکردند - و میان آنها، هم مسلمان بود هم هندو و هم سیک - انگلیسیها نسبت به مسلمانان حسّاسیت خاصی داشتند! آنها با هندوها و سیکها کنار میآمدند، ولی با مسلمانان آبشان به یک جوی نمیرفت! لذا در وهله اول به سراغ مسلمانان میرفتند تا آنها را سرکوب کنند. یک لُرد انگلیسی در همان روزگار گفته بود: «ما وقتی به تجربه‌های زمان خود مینگریم، احساس میکنیم اسلام با ما ذاتاً دشمن است!» انگلیسیها آن روز به این نتیجه رسیده بودند و براین اساس عمل میکردند. در افغانستان همین کار را کردند، در هند همین کار را کردند. امروز هم استکبار امریکا و ایادی آن، عین همان تجربه را عمل میکنند و پیش میروند. عامل همه اینها هم این است که از اسلام، بیش از پیش ترسیده‌اند!^۱

میدانید، الان آموزش زبان انگلیسی - بالخصوص زبان انگلیسی، حالا زبانهای دیگر خیلی خیلی کمتر - خیلی رواج پیدا کرده، آموزشگاه‌های فراوانی به وجود می‌آورند. خوب، مراکز آموزش هست؛ همه‌ی کتابهای آموزش که خیلی هم با شیوه‌های جدید و خوبی این کتابهای آموزش زبان انگلیسی تدوین شده، منتقل‌کننده‌ی سبک زندگی غربی است، سبک زندگی انگلیسی است. خوب این بچه‌ی ما، این نوجوان ما و جوان ما [که] این را میخواند، فقط زبان یاد نمیگیرد؛ حتی ممکن است آن زبان یادش برود، اما آنچه بیشتر در او اثر میگذارد آن تأثیر و انطباعی [است] که بر اثر خواندن این کتاب از سبک زندگی غربی در وجود او به وجود می‌آید؛ این از بین نمیرود؛ این کارها را دارند میکنند.^۲

من خیلی نگران زبان فارسی‌ام؛ خیلی نگرانم... دوستان! زبان فارسی یک روزی از قسطنطنیه‌ی آن روز، از استانبولِ آن روز، زبان علمی بوده تا شبه قاره‌ی هند؛ اینکه عرض میکنم از روی اطلاع است. در آستانه- مرکز حکومت عثمانی - زبان رسمی در یک برهه‌ی طولانی‌ای از زمان، زبان فارسی بوده. در شبه قاره‌ی هند برجسته‌ترین شخصیت‌ها با زبان فارسی حرف میزدند و انگلیس‌ها اولی که آمدند شبه قاره‌ی هند، یکی از کارهایی که کردند این بود که زبان فارسی را متوقف کنند؛ جلو زبان فارسی را با انواع حیَل و مکرهایی که مخصوص انگلیس‌ها است گرفتند.^۳

اسلام توانست این افتخار را به دست آورد که بر سیطره و سلطه قدرتهای چپاولگر و جهانخوار پنجه بیندازد و یک ملت را نجات دهد. دهها سال قدرتهای استعماری بر ایران سلطه و سیطره داشتند. بلاهایی که دولت استعمارگر انگلیس در طول دهها سال بر سر ملت ایران آورد، فراموش نشدنی است. انقلاب مشروطیت را مصادره کردند، دیکتاتوری سیاه رضاخان را بر این مردم تحمیل کردند، نفت را غارت کردند، کشور را عقب‌نگه داشتند، ملت را مورد اهانت قرار دادند و دلیل کردند و حقّ عمومی یک ملت را در طول دهها سال پامال نمودند. بعد هم که قدرت انگلیسیها در سطح بین‌المللی رو به کاهش رفت، امریکاییها خود را سر این سفره رساندند و تطاول را شروع کردند. دیکتاتوری بیست و پنج ساله سیاه محمدرضا و همان جنابتهایی که انگلیسیها میکردند، به‌وسیله امریکاییها در ایران صورت گرفت و روزبه‌روز پنجه قدرتشان را در این کشور بیشتر فرو میکردند. ثروتها را می‌بردند، فرهنگ اسلامی و ملی را نابود میکردند و فرهنگ بیگانه‌پرستی را به جای آن رسوخ میدادند. همه چیز این کشور تحت سلطه و در پنجه آنها بود و رمق این ملت را کشیده بودند.^۴

ما نمیخواهیم مورد تجاوز قرار بگیریم. دویست سال کشور ما مورد تعرض و تجاوز قرار گرفته. ضعف دستگاه‌های سلطنتی بی‌عرضه‌ی نالایق فاسد دنیاطلب، و نشاطی که در طرف مقابل وجود داشت، باعث این تجاوز شد. از سال ۱۸۰۰ انگلیس‌ها اول‌بار در دستگاه سیاسی کشور ما وارد شدند و دخالت کردند و نفوذ کردند و یارگیری کردند و همراه آنها یا قریب به آنها، بعضی از کشورهای دیگر اروپائی هم در این مدت همین کار را کردند. سال ۱۸۰۰ که اولین سفیر انگلیس وارد کشور شد - که از هند هم آمد؛ یعنی آن وقتی بود که حکومت هند در اختیار انگلیس‌ها بود و نایب‌السلطنه در آنجا بود - از همان بوشهر که از کشتی پیاده شد، شروع کرد به رشوه دادن و خریدن افراد، و راحت توانست افراد را خریداری کند. این همه شاهزاده و امیر و اسم‌های دهن‌پرکن، همه در مقابل هدایای این آقا خاضع و تسلیم شدند! روند تجاوز دشمنان در این کشور، از آن زمان شروع شد. این خاک نرم و خاکریز بینیاد ملی آن روز اجازه داد دشمن نفوذ کند، و نفوذ کردند. ما نمیخواهیم دیگر این ادامه پیدا کند. انقلاب یک سد پولادینی در مقابل اینها درست کرده. ما می‌خواهیم این سد را مستحکم‌تر کنیم.^۵

استکبار وارد هر کشوری میشود، سعی میکند آن کشور را تهی کند؛ یعنی تا هر جا بتواند، همه چیز آن کشور را به نفع خود مصادره میکند. امروز خودِ امریکاییها - یعنی همان دستگاه تبلیغاتی‌ای که گفتیم - در صفِ مقدّم و بعضی قلم به مزدهای واقعاٌ حقیر و پست، و شاید هم یک عده گول خورده و غافل در داخل کشور ما در صفِ پشت سر آنها خیال میکنند که اگر امریکا ارتباطاتش با کشوری - مثلاً جمهوری اسلامی - عاّدی شد و رابطه برقرار کردند، ناگهان همه مشکلات اقتصادی ملت ایران حل خواهد شد! اگر کسی این‌طور فکر کند، خطای عظیمی مرتکب شده است. ملت ایران، ارتباط با امریکا را یک دوره تجربه کرده است. امریکاییها از سال سیودو که زمام قدرت استکباری را در ایران در دست گرفتند، تا سالهای پنجاهوشش و پنجاهوهفت هرچه داشتیم، از ما گرفتند؛ هرچه بوده است، بردند. اغلب گرفتاریهای امروز ملت ایران مربوط به آن دوران و همچنین دوران تسلّط انگلیسیهاست. انگلیس هم مثل امریکاست؛ فرقی نمیکند. قبل از امریکاییها، انگلیسیها بر سیاست ایران مسلّط بودند. از اواخر دوران قاجار تا روی کار آمدن رضاخان، تا بعد - تا سال سیودو - همه چیز در ایران در دست انگلیسیها بود. حکومت می‌آوردند، حکومت می‌بردند؛ نفت را می‌بردند، منابع را می‌بردند؛ فرهنگ را رِقْم میزدند و هر کار میخواستند، میکردند. بعد هم امریکاییها آمدند و در آن رقابت بین‌المللی خودشان، از انگلیسیها تحویل گرفتند؛ مثل یک منطقه مفتوحه! ۶

در پنجاه سالِ آخرِ قیل از انقلاب، دو نفر در این مملکت حکومت کردند - پدر و پسر - که هر دو را بیگانگان بر سرِ کار آوردند. رضاخان را انگلیسیها از میان فوج قزاق پیدا کردند - به یک قلدر بیباک و بی‌محابا احتیاج داشتند - آوردند و دست او سلاح دادند! دست، پشتش زدند، او را آوردند تا به مقام سلطنت رساندند، بعد مقاصد خودشان را به وسیله او اعمال کردند! آن کاری را که میخواستند در این مملکت بکنند به وسیله او کردند. آن ضربه‌ای را که میخواستند به دین، به روحانیت، به سنتهای قدیمی و ملی این کشور و به پایه‌های دینی و اعتقادی این کشور بزنند، به وسیله او زدند. چون آدم بیباک و گستاخی بود، به درد آنها میخورد! انگلیسیها مدتها - از قبل از مشروطیت - دنبال وسیله نفوذی در این کشور میگشتند؛ اما نمیشد. بیشتر هم علما مانع نفوذ بودند. این آدم، آدمی بود که میدانستند در برخورد با علما، گستاخ و بیباک است. او را بر سرِ کار آوردند و هر کار خواستند، به وسیله او انجام دادند! بعد هم چون دیدند که از لحاظ سیاسی به سمت دیگری گرایش پیدا میکند، او را برداشتند و پسرش را جایش گذاشتند!

برای یک ملت - برای ملت ایران - هیچ ننگی بالاتر از این نیست که حکام، فرمانروایان، سیاستمداران و سررشته‌داران امور کشور را دولت انگلیس به وسیله سفارتخانه خود بیاورد و ببرد! کدام ننگ برای یک ملت، از این بالاتر است؟! خاطراتی را که از عناصر دوران پهلوی نوشته‌اند، بخوانید! بعد از آن که در سال ۱۳۲۰ رضاخان را بردند، پسر او محمدرضا تا چند روز نمیدانست که آیا پادشاه خواهد بود یا نه! کسی را به سفارت انگلیس فرستاد، آنها گفتند که بله، عیبی ندارد، پادشاه باشد، به شرطی که فلان کار را نکند و فلان کار را نکند! خوشحال شد. اینها حقایق این کشور است.^۷

[دشمنان] اهانت به اسلام را شروع کرده‌اند و آن را یک سیاست قرار داده‌اند... به همین سبب، نشستند و راهی پیدا کردند: بر آن شدند افرادی را پیدا کنند که سپر بلایشان باشند و از آنها بخواهند که در لباس روشنفکر، شاعر و نویسنده، به اسلام اهانت کنند، تا آرام آرام اهانت به اسلام باب و رایج شود. این، کاری بود که به وسیله کتاب «آیات شیطانی» آن شخص مرتد شروع شد. او در انگلیس کتاب خودش را نوشت و مجلات امریکایی شروع به ترویج آن کتاب کردند... امام براساس این تفکر و فهم دقیق و نورانی... فتوای ارتداد آن مرد مرتد را صادر کرد و راه اینها را بست... حالا آنها دنبال اینند که آیا فتوای امام عوض شده است؟ مگر فتوا قابل عوض شدن است؟ مگر کسی میتواند نسبت به این قضیه با کسی معامله کند؟ دولت انگلیس بدش می‌آید؟ خوب؛ ما هم از خیلی از کارهای دولت انگلیس بدمان می‌آید! فلان دولت اروپایی ناراحت میشود؟ ما هم از بسیاری از کارهای آنها ناراحت میشویم. مگر ما قول داده‌ایم که هر کاری را که دولت انگلیس از آن بدش می‌آید انجام ندهیم؟! دولت انگلیس، بیش از همه چیز، از استقلال ایران بدش می‌آید. اینها همان کسانی هستند که سالهای متمادی در این مملکت خوردند و چاپیدند و حالا که مملکت مستقل است، ناراحتند. ما چه کار باید بکنیم؟ دولت انگلیس، اگر الان هم فرصت پیدا کند، دلش میخواهد بیاید در خلیج فارس، مثل زمان «لرد گرن» بایستد و برای دولتهای اطراف خلیج فارس، از جمله ایران، دستور صادر کند! ملت ایران اجازه نمیدهد. حالا دولت انگلیس باشد، دولت امریکا باشد، هر قلدر دیگری باشد و بخواهد در امور ما، خواسته‌های ما، اهداف ما، آرمانهای بزرگ ما و مقدّسات ما دخالت کند! به آنها چه ربطی دارد؟! آنها اگر بخواهند این حادثه و این مشکل را به راحتی حل کنند، باید آن شخص مرتدّ ملحد را تحویل مسلمانان دهند و بگویند: «این، جرم و جنایتی کرده است. شما مسلمانان، هرچه مجازاتش است، انجام دهید.» این راه، عاقلانه است. این کار را باید بکنند. چرا نمیکند؟ ما به آنها اعتراض داریم که چرا جلو حکم امام را گرفتند؟! آنها چه اعتراضی میتوانند داشته باشند؟! اینها هشدار است برای من و شما. بدانید که اگر اندکی غفلت کنیم، دشمن علیه مقدّسات ما شروع به حمله و اقدام خواهد کرد. این، یک نمونه است و نمونه‌های از این قبیل هم فراوان است. تکلیف ما زیاد است.^۸

بعد از سقوط حکومت عثمانی، انگلیسیها یک خانواده غیر عراقی را به عنوان خانواده سلطنتی در عراق در رأس کار گذاشتند. در طول چند سال سه پادشاه از آنها پشت سر هم در رأس کار بود که اولی مُرد، دومی در حادثه مشکوکی کشته شد و سومی هم به دست مردم قطعه قطعه گردید. اینها را انگلیسیها سرکار گذاشته بودند. بعد، حکومت‌های کودتایی یکی پس از دیگری روی کار آمدند. تقریباً ده سال - از سال سیوهفت تا چهلوهفت - هم حکومت‌های کودتایی آمدند و رفتند. در سال چهلوهفت حکومت بعثیها سر کار آمد که نفر اول این حکومت «احمدحسن البکر» و نفر دومش هم همین «صدام» بود. پس ده سال هم آنها بودند. سه حکومت کودتایی و نظامی آمد که عامل اولین حکومت کودتایی کشته شد، دومی در یک حادثه مشکوک به قتل رسید و سومی هم از کار برکنار گردید.

از سال چهلوهفت به این طرف هم که حدود سی و چند سال، بعثیها بر سر کار بودند که سخت‌ترین دوران عراق را باید همین دوران، بخصوص دوران حکومت مستقل صدام دانست. حالا هم که حکومت صدام واژگون شده است، خود صدام هم که معلوم نیست در کجاست و وضعیت هم خیلی مشکوک است. آنچه که الان در عراق اتفاق افتاده است، در حقیقت یک قضیه نیست بلکه چهار قضیه است. آمریکاییها و انگلیسیها و تبلیغاتچیهایشان میخواهند سرهم‌بندی کنند، این را به صورت یک قضیه بسیط درآورند و در افکار عمومی یک «آری» یا «نه» برای آن درست کنند، لکن بیخود تلاش میکنند. چهار قضیه است؛ یک قضیه نیست.^۹

آمریکا با این تجاوز خود [به عراق] ثابت کرد که یاغی است... ثابت کردند که حقیقتاً شیطان بزرگند؛ همان اسمی که امام بزرگوار روی اینها گذاشته بود. انگلیسیها هم اشتباه بزرگی کردند. انگلیسیها دنبال آمریکا راه افتادند که نصیبی از غنائیم هم گیر آنها بیاید و اشتباه کردند. انگلیسیها در این منطقه، در ایران، در عراق و در هند و غیره چهره خیلی منفور و زشتی داشتند، از بس که در این جاها بدی و ظلم کردند. حدود سی چهل سال بود که یک چهره شورتر از آنها در دنیا پیدا شده بود و کم‌کم چهره زشت انگلیسیها از یادها میرفت. این آقای بلر چهره زشت انگلیسیها را مجدداً در خاطرها بازسازی و زنده کرد. اشتباه بزرگی بود. پس در این قضیه سوم هم که تجاوز نظامی بود، ما همصدا با مردم دنیا این عمل را محکوم کردیم، باز هم محکوم میکنیم و آن را در روابط بین‌المللی یک بدعت و تجاوز به کشور اسلامی و تجاوز به اسلام و مسلمین و به حریم امت اسلامی میدانیم.

قضیه [بعدی]، سلطه بعدی آمریکا بر عراق است. میخواهند علاوه بر این که تجاوز کردند و این فجایع و جنایات از آنها سرزده است، اداره عراق را آن هم به وسیله یک حاکم بیگانه - آمریکایی و نظامی که یا صهیونیست است و یا کاملاً مرتبط به محافل صهیونیستی است - برعهده گیرند و او را در رأس یک کشور اسلامی و عربی غیور بگذارند. آنها به خیال خود بین خودشان یک تقسیم‌بندی کرده‌اند که البته نشانه‌های اختلاف بین آمریکا و انگلیس پیدا است. بصره که بوی نفتش کمی غلیظتر و به مناطق نفتی نزدیکتر است و انگلیسیها هم که خیلی از بوی نفت خوششان می‌آید، به انگلیسیها، و بغداد هم که مرکز قدرت است و آمریکاییها نیز از قدرت‌نمایی خوششان می‌آید، به آمریکاییها رسیده است...

در ایران زمان طاغوت هم همین قضایا پیش آمد؛ اول انگلیسیها «رضا پهلوی» را نصب کردند و سپس «محمد رضا» را، بعد دیدند مشکلات به وجود می‌آید، آمدند او را وادار کردند تا «علی امینی» را به عنوان نخست‌وزیر منصوب کند، تا به اصطلاح اصلاحات کند... این تجربه‌های عمل شده استعمار در دورانها و در مکانهای مختلف دنیاست. اینها امروز به همان دوره اول استعمارگری برگشته‌اند؛ یعنی کشوری را با زور اسلحه بگیرند، بعد حاکمی از خودشان در آن جا بگمارند. کار بسیار عجیب، ارتجاعی، زشت، اهانت‌بار و حاکی از سرمستی و غرور است که اینها را با مغز به زمین میکوباند.^{۱۰}

امروز قدرتهای سلطه‌گر غربی - یعنی چند دولت بزرگ و ثروتمند و مقتدر غربی که در رأس آنها آمریکا است، پشت سرش هم انگلیس خیث - محکم ایستاده‌اند برای اینکه از این رژیم غاصب و ظالم و سنگدل دفاع کنند؛ این خیلی مسئله‌ی مهمی است. صریح دارند حمایت میکنند. از چه حمایت میکنند؟ از این فاجعه‌آفرینی که هیچ انسان باانصافی، هیچ انسان متعارف و معمولی‌ای نمیتواند بی‌تفاوتی در مقابل این جنایات را قبول بکند. یک منطقه‌ی کوچک، یک وجب زمین به نام غزه، این جور هواپیماها، موشکها، نیروی زمینی، تانکها [به آن حمله کنند]، انواع و اقسام آتش‌باری نسبت به این مردم صورت بگیرد؛ واقعاً چیز عجیبی است... این نشان‌دهنده‌ی این است که امروز منطق لیبرال‌دموکراسی - این منطق و نظام فکری که امروز کشورهای غربی بر اساس آن دارند هدایت و اداره میشوند - از کمترین ارزش اخلاقی برخوردار نیست...

ما این را به‌عنوان یک تجربه‌ی مهم باید برای خودمان حفظ کنیم و آمریکا را بشناسیم. آمریکا این است، نظام لیبرال‌دموکراسی این است. این در عمل ما، در قضاوت ما، در برخورد ما، اثر خواهد گذاشت و باید اثر بگذارد. آن [جبهه‌ای] که امروز در مقابل نظام جمهوری اسلامی قرار گرفته است و در قضایای مختلف، در چالش با نظام جمهوری اسلامی است، یعنی دولت ایالات متحده‌ی آمریکا و دنباله‌روانش، این هستند، واقعیتشان این است، حقیقتشان این است... امروز بی‌اعتناترین سیاستمداران دنیا به حقوق بشر، همین‌هایی هستند که مدیریت این چند کشور را برعهده دارند؛ مطلقاً اعتقاد به بشر و حقوق بشر و انسان و انسانیت ندارند...

این را برای خودمان داریم می‌گوییم که در تحلیل‌هایمان، در قضاوت‌هایمان، در عملکردمان بفهمیم با چه کسی طرفیم و اینهایی که در مقابل ما قرار می‌گیرند چه کسانی هستند؛ تَه فکرشان چیست؛ ما باید تکلیف خودمان را مشخص بکنیم... سیاست کلان نظام سلطه، عبارت است از بردگی ملتها و تسلط بر سرنوشت ملتها بدون اینکه کمترین اعتنایی به مصالح ملتها و خواسته‌ی آحاد ملتها داشته باشند؛ این سیاست کلان استکبار است؛ به این باید توجه داشت. شعارهای ضد آمریکایی، شعارهای ضد غربی، شعارهای ضد استکبار در کشور ما، ناظر به این حقیقت است. یک عده‌ای بمجرد اینکه شعار ضد غربی یا ضد آمریکایی می‌شنوند، فوراً صورشان این نباشد که یک کار تعصب‌آمیز یا بدون یک منطق فکری دارد انجام می‌گیرد؛ نه، این نگاه ضد غربی و ضد آمریکایی در انقلاب اسلامی، متکی است به یک تجربه‌ی درست، به یک نگاه عقلانی درست، به یک محاسبه‌ی صحیح.^{۱۱}

من سالها پیش - در دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ - در منطقه‌ی جنوب خراسان، بزرگان و افراد صاحب فکر و پیرمردهایی را دیدم که یادشان بود که انگلیس‌ها چگونه تریاک را با شیوه‌های مخصوصی در بین مردم رائج می‌کردند؛ و الا مردم تریاک کشیدن بلد نبودند؛ این چیزها وجود نداشت. این افراد یادشان بود، سراغ میدادند و خصوصیاتش را میگفتند. با همین روشها بود که مواد مخدر بتدریج در داخل کشور توسعه پیدا کرد. فرهنگ غربی اینجوری است.^{۱۲}

امریکاییها با شعار مبارزه با تروریسم، به ملت افغانستان حمله کردند. در افغانستان چند نفر را به عنوان تروریست معرفی کردند؛ اما با ترور مردم فلسطین و حملات وحشیانه علیه آنها، نه فقط مخالفت نکردند؛ بلکه تأیید هم کردند! واقعاً برای مردم و افکار عمومی دنیا، بسیار مایه عبرت است. اینها چه میگویند؟ چه طور رویشان میشود دم از حقوق بشر و آزادی و حقوق ملت‌ها بزنند؟! با ملتی در خانه خودش، این‌گونه رفتار خشن و سبعانه و بیرحمانه‌ای بشود؛ اما نه فقط مخالفتی صورت نگیرد، بلکه همراهی هم بشود! متأسفانه هم دولت امریکا و هم دولت انگلیس، در مقابل افکار عمومی، بسیار بد امتحان دادند. به نظر من مسؤولان امریکا، ملت امریکا را در تاریخ شرمنده کردند. مسؤولان انگلیس، ملت انگلیس را در تاریخ منفعل و شرمنده و خجالت‌زده کردند. اینها در رأس حکومتها و ملت‌هایی قرار دارند و با این همه ادعا، در مقابل این جنایت عظیم بشری حتی بی تفاوت نمی‌مانند؛ بلکه حمایت هم میکنند!

متأسفانه امروز دولت انگلیس نقش جاده صاف کن و دلال سیاسی امریکا را بر عهده گرفته است. این رژیم فرتوت استعماری که در منطقه ما هیچ دولتی مثل او چنین سوابق ننگینی ندارد - در شبه‌قاره هند، در همین افغانستان، در کشور خود ما، در عراق، در فلسطین و در همه این مناطق، جای پای استعمار انگلیس و جناباتش از صدوپنجاه سال پیش به این طرف مشهود است و از حافظه تاریخی این ملت‌ها محو نخواهد شد - حال که از آن اوج اعتبار سیاسی که مربوط به دوران استعمارپاش بوده، افتاده است، به کوچک‌ابدال و دلال و واسطه و دنباله‌رو سیاسی امریکا تبدیل شده است و هرچه او میگوید، این هم بلافاصله از آن حمایت میکند. دولت امریکا و دولت انگلیس در این جنایت‌ها و در مسؤولیت آن شریکند؛ به خاطر این که آنها عملاً حکومت جنایتکار را تشویق میکنند. ۱۳

ملت‌های مسلمان عمق استراتژیک نظام جمهوری اسلامیانند. چرا تبلیغات عجیب و غریب آمریکائی و انگلیسی سعی میکنند بین ملت‌های مسلمان با ملت ایران جدائی بیندازند؟ چرا؟ با مسئله قومیت، با مسئله سنی، شیعه؟ چون میدانند آنها عمق راهبردی و عمق استراتژیک جمهوری اسلامی محسوب میشوند. تکیه‌گاه یک ملت به عمق استراتژیک اوست. نمیخواهند ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی از این حمایت و طرفداری که از او در کشورهای مختلف میشود - که البته بی‌نظیر هم هست - برخوردار باشد. شما در هیچ‌جا نمیبینید که در یک کشوری از رؤسای یک کشور دیگری، آحاد مردم - نه سیاسیون - تجلیل و احترام کنند؛ عکسشان را بلند کنند، نامشان را با هیجان بیاورند؛ جز جمهوری اسلامی. در کشورهای مسلمان هر جا بروید، آنجائی که ردپائی از جمهوری اسلامی هست، مردم نسبت به آن و نسبت به جمهوری اسلامی ابراز احساساتشان اینجوری است. دشمن این را نمیخواهد؛ دشمن نمیخواهد این ارتباط برقرار باشد. جمهوری اسلامی باید این را یکی از وظائف خودش بداند. این جزو آن شاخص‌های اصلی است.^{۱۴}

استقلال، بیت‌الغزل انقلاب اسلامی بود؛ یعنی نفوذ بیگانه در این کشور ممنوع؛ یعنی امریکا و انگلیس و دیگران حق ندارند در مسائل سیاسی و فرهنگی کشور هیچ‌گونه اعمال نفوذی بکنند. برادران و خواهران عزیز من! مسأله استقلال را مطرح کردم، برای این که قانون اساسی ما تصریح میکند، نه استقلال میتواند جلو آزادی را بگیرد، نه آزادی میتواند جلو استقلال را بگیرد؛ و این بسیار مبنای متین و مستحکمی است. اگر کسانی به نام آزادی و با شعار آزادی بخواهند پای دشمن را باز و نفوذ او را برقرار کنند، این آزادی نیست. این آن چیزی است که دشمن میخواهد. این همان دامی است که دشمن میگستراند. امروز، روز حساسی است. این روزگار، روزگار حساسی است...

وقتی انسان میبندد دستگاه‌های تبلیغاتی دشمن - دستگاه تبلیغاتی مزدور امریکا و سازمان سیا، دستگاه تبلیغاتی دولت انگلیس، دستگاه تبلیغاتی دولت غاصب صهیونیست - برای فلان لایحه در مجلس یقه میدرانند، جنگ روانی میکنند؛ به خاطر فلان زندانی، به خاطر فلان مسؤول، دلسوزیهای دایه مهربانتر از مادر را نشان میدهند، انسان حق دارد به شک بیفتد؛ حق دارد در صدق بسیاری از ادعاهایی که میشود، تردید کند.^{۱۵}

تقلید از غرب برای کشورهایی که این تقلید را برای خودشان روا دانستند و عمل کردند، جز ضرر و فاجعه به بار نیاورده؛ حتی آن کشورهایی که بظاهر به صنعتی و اختراعی و ثروتی هم رسیدند، اما مقلد بودند. علت این است که فرهنگ غرب، یک فرهنگ مهاجم است. فرهنگ غرب، فرهنگ نابودکننده‌ی فرهنگهاست. هر جا غربی‌ها وارد شدند، فرهنگهای بومی را نابود کردند، بنیادهای اساسی اجتماعی را از بین بردند؛ تا آنجائی که توانستند، تاریخ ملتها را تغییر دادند، زبان آنها را تغییر دادند، خط آنها را تغییر دادند. هر جا انگلیس‌ها وارد شدند، زبان مردم بومی را تبدیل کردند به انگلیسی؛ اگر زبان رقیبی وجود داشت، آن را از بین بردند. در شبه‌قاره‌ی هند، زبان فارسی چند قرن زبان رسمی بود؛ تمام نوشتجات، مکاتبات دستگاه‌های حکومتی، دولتی، مردم، دانشوران، مدارس عمده، شخصیت‌های برجسته، با زبان فارسی انجام میگرفت. انگلیس‌ها آمدند زبان فارسی را با زور در هند ممنوع کردند، زبان انگلیسی را رائج کردند. شبه‌قاره‌ی هند که یکی از کانونهای زبان فارسی بوده، امروز در آنجا زبان فارسی غریب است؛ اما زبان انگلیسی، زبان دیوانی است؛ مکاتبات دولتی با انگلیسی است، حرف زدن غالب نخبگان‌شان با انگلیسی است - باید انگلیسی حرف بزنند - این تحمیل شده. در همه‌ی کشورهایی که انگلیس‌ها در دوران استعمار در آنجا حضور داشتند، این اتفاق افتاده است؛ تحمیل شده است. ما زبان فارسی را بر هیچ جا تحمیل نکردیم. زبان فارسی که در هند رائج بود، به وسیله‌ی خود هندی‌ها استقبال شد؛ شخصیت‌های هندی، خودشان به زبان فارسی شعر گفتند. از قرن هفتم و هشتم هجری تا همین زمان اخیر قبل از آمدن انگلیس‌ها، شعرای زیادی در هند بودند که به فارسی شعر میگفتند؛ مثل امیرخسرو دهلوی، بیدل دهلوی - که اهل دهلی است - و بسیاری از شعرای دیگر. اقبال لاهوری اهل لاهور است، اما شعر فارسی او معروف‌تر از شعر به هر زبان دیگری است. ما مثل انگلیس‌ها که انگلیسی را در هند رائج کردند، زبان فارسی را رائج نکردیم؛ فارسی با میل مردم، با رفت‌وآمد شاعران و عارفان و عالمان و اینها به طور طبیعی رائج شد؛ اما انگلیس‌ها آمدند مردم را مجبور کردند که باید فارسی حرف نزنند؛ برای فارسی حرف زدن و فارسی نوشتن، مجازات معین کردند.^{۱۶}

ما هم باید بفهمیم؛ ما شیعیان هم باید بفهمیم؛ بدانیم سیاست استکبار امروز، جدا کردن شیعه از غیر شیعه است، جدا کردن گروه‌های مسلمان از یکدیگر و به جان هم انداختن گروه‌های مسلمان است. ما باید کمک نکنیم به این هدف؛ ما بایستی نگذاریم دشمن به این هدف برسد؛ هم ما موظفیم، هم غیر شیعه؛ آن کسانی که شیعه نیستند؛ جمعیتها و مذاهب غیر شیعه در اسلام. همه این را بدانند: امروز شیعه است که در ایران اسلامی، این پرچم اقتدار اسلامی و عزت اسلامی را بلند کرده است و بر روی دست گرفته و استکبار احساس عجز میکند؛ این یک واقعیت است؛ این یک واقعیت است. این توطئه‌هایی که در این سی سال علیه نظام جمهوری اسلامی از سوی دشمنان گوناگون - البته در رأس آنها آمریکا و خبیث‌ترین آنها انگلیس - انجام دادند، به خاطر این است که اینها مرعوبند؛ از حرکت اسلامی، از بیداری اسلامی، از به خود آمدن دنیای اسلام میترسند؛ میدانند که اگر دنیای اسلام به خود بیاید، توجه کند، احساس استقلال کند، احساس هویت کند، احساس عزت بکند، این منطقه‌ی حساس دنیا که در اختیار مسلمانان است - که حساس‌ترین مناطق دنیا، همین منطقه‌ی مسلمان‌نشین است - از تحت سیطره‌ی استکبار بیرون خواهد رفت؛ از این میترسند. چون میترسند، توطئه میکنند؛ ابزارهای گوناگون را به کار میگیرند. امروز سردمداران سیاستهای استکباری - آمریکا و صهیونیستها و بقیه‌ی مستکبرین - همه‌ی توان خودشان را به کار گرفته‌اند، بلکه بتوانند ملت ایران را، نظام جمهوری اسلامی را منزوی کنند، بی‌اثر کنند؛ نتوانسته‌اند و به توفیق الهی، به فضل الهی، به حول و قوه‌ی الهی باز هم نخواهند توانست.^{۱۷}

امروز آمریکائیه‌ها از تجربه‌ی انگلیسی‌ها دارند استفاده میکنند در ایجاد اختلاف مذهبی بین شیعه و سنی. انگلیس‌ها متخصص دشمنی انداختن بین گروه‌هایند - از جمله بین شیعه و سنی در دنیای اسلام - از چند صد سال قبل آنها اینکاره بودند. آمریکائیه‌ها دارند از تجربه‌ی آنها استفاده میکنند. مسئله‌ی فلسطین پیش می‌آید، مسئله‌ی مصر پیش می‌آید؛ بمجردی که در مقابل حرکت مردم قرار میگیرند، به یک جوری، با یک ترفندی، با یک خدعه‌ای، فوراً مسئله‌ی مذهبی را مطرح میکنند. همه باید بیدار باشند؛ سنی بیدار باشد، شیعه بیدار باشد، عالم مذهبی بیدار باشد، نخبه‌ی دانشگاهی بیدار باشد، آحاد مردم بیدار باشند؛ بفهمند چه کار میکنند، بفهمند توطئه‌ی دشمن را و نقشه‌ی دشمن را؛ به نقشه‌ی دشمن کمک نکنند. این کاری است که امروز آنها دارند انجام میدهند.^{۱۸}

یاوه‌گوئیهای مسئولان رژیم صهیونیستی که اینقدر اهمیت ندارد که انسان بخواهد به اینها پاسخ دهد. یک مقدار آنها میگویند، یک مقدار بعضی از غربیها میگویند. عمده، آمریکاییها و دنباله‌روهای آنها؛ اروپاییها خیلی انگیزه‌ای ندارند. همراهی اروپاییها با آمریکا در این قضیه، یک همراهی عاقلانه و خردمندانه‌ای نیست؛ دارند خودشان را مثل پیشمرگ آمریکا، قربان آمریکا میکنند؛ حماقت میکنند. مردم ما از خیلی از کشورهای اروپائی خاطره‌ی بدی ندارند. ما از فرانسه، از ایتالیا، از اسپانیا خاطره‌ی بدی نداریم. بله، از انگلیس خیلی خاطره‌ی بد داریم؛ انگلیس را میگوئیم «انگلیس خبیث»؛ لیکن کشورهای دیگر اروپائی نه. با این کاری که اینها دارند میکنند - همراهی با آمریکا - که به نظر ما کاملاً غیرخردمندانه است، دشمنی ملت ایران را به خود جلب میکنند؛ خودشان را در چشم ملت ایران منفور میکنند.^{۱۹}

امروز سی و چهار سال است که هرگاه نام «دشمن» برده میشود، ذهن ملت ایران متوجه دولت آمریکا میشود... البته دشمنهای دیگری هم هستند که ما اینها را در درجه‌ی اول و در ردیف اول به حساب نمی‌آوریم: دشمن صهیونیستی هم هست، منتها رژیم صهیونیستی در قواره و اندازه‌ای نیست که در صف دشمنان ملت ایران به چشم بیاید...

دولت انگلیس خبیث هم با ملت ایران دشمنی میکند؛ این هم یکی از دشمنان سنتی و قدیمی ملت ایران است؛ منتها دولت انگلیس نقش مکمل آمریکا را در این میدان بازی میکند. خود دولت انگلیس استقلالی ندارد که انسان او را یک دشمن مستقلی به حساب بیاورد؛ دنباله‌رو آمریکا است...

آمریکائی‌ها وقتی حرف میزنند، میگویند "جامعه‌ی جهانی". اسم چندتا کشور را گذاشته‌اند «جامعه‌ی جهانی»؛ که در رأس آنها آمریکا است، دنبال سرش هم صهیونیستها و دولت انگلیس و بعضی از دولتهای خرده‌ریز دیگر است! جامعه‌ی جهانی به هیچ وجه در صدد دشمنی با ایران و ایرانی و ایران اسلامی نیست. ۲۰

در میان زشتیهایی که در این قرن بر ما گذشت... یکی از زشت‌ترین، یا شاید بشود گفت زشت‌ترین آنها، مسأله فلسطین بود. چرا؟ چون در این قضیه، یک ملت را از کشور خودش بیرون کردند. من خواهش میکنم جوانانی که با مسأله فلسطین خیلی آشنایی و سابقه ذهنی ندارند، روی این کلمات تأمل و درنگ کنند. یک ملت را از خانه و از کشور خود بیرون کنند و یک عده آدمهایی را از اطراف دنیا جمع کنند و به جای آن افراد در آن کشور بگذارند. چرا؟ چون آن جماعتی که از اطراف دنیا جمع کردند، از یک نژادند؛ نژاد اسرائیلی، نژاد یهودی! یعنی یک حرکت نژادگرایانه زشت که هر جای دنیا به‌وسیله هر کسی در ابعاد کوچکتر از این پیش می‌آید، مابه‌ننگ و سرافکنندگی بود؛ اما این را در ابعاد یک کشور به‌وجود آوردند. چه کسی به‌وجود آورد؟ در حقیقت انگلیس؛ بعد هم امریکا...

اصل ماجرا این است که یک عده از یهودیان متنقذ در دنیا به فکر ایجاد یک کشور مستقل برای یهودیها افتادند. از فکر اینها دولت انگلیس استفاده کرد و خواست مشکل خود را حل کند. البته آنها قبلاً به فکر بودند به اوگاندا بروند و آن‌جا را کشور خودشان قرار دهند. مدتی به فکر افتادند به طرابلس، مرکز کشور لیبی بروند؛ لذا رفتند با ایتالیاییها - که آن وقت طرابلس در دست آنها بود - صحبت کردند؛ اما ایتالیاییها به اینها جواب رد دادند؛ بالاخره با انگلیسیها کنار آمدند. انگلیسیها آن وقت در خاورمیانه اغراض بسیار مهم استعماری داشتند؛ دیدند خوب است که اینها به این منطقه بیایند. اول به عنوان یک اقلیت وارد شوند، بعد بتدریج توسعه پیدا کنند و گوشه‌ای را، آن هم گوشه حساسی را بگیرند - چون کشور فلسطین در نقطه حساسی قرار دارد - و دولت تشکیل دهند و جزو متحدین انگلیس باشند و مانع شوند از این که دنیای اسلام - بخصوص دنیای عرب - در آن منطقه اتحادی به‌وجود آورد. درست است که اگر دیگران هوشیار باشند، دشمن میتواند اتحاد ایجاد کند؛ اما دشمنی که از بیرون آن‌طور حمایت میشود، با ترفندهای جاسوسی و با روشهای گوناگون میتواند اختلاف ایجاد کند که همین کار را هم کرد: به یکی نزدیک شود، یکی را بزند، یکی را بکوبد، با یکی سختی کند. بنابراین، در درجه اول کمک کشور انگلیس و بعضی کشورهای غربی دیگر بود. بعد اینها بتدریج از انگلیس جدا و به امریکا متصل شدند. امریکا هم اینها را تا امروز زیربال خودش گرفته است. اینها به این معنا کشوری به‌وجود آوردند و آمدند کشور فلسطین را تصرف کردند.^{۲۱}

امروز دشمن ملت ایران در درجه‌ی اول، امریکا و صهیونیست‌ها هستند؛ البته انگلیس هم آتش‌بیار معرکه است. در مقابل منافع ملت ایران، آنها قرار دارند؛ اما اسمش را میگذارند اجماع جهانی؛ اجماع جهانی‌ای وجود ندارد! اجماع جهانی، علیه استکبار امریکا است، علیه دخالت‌ها و اشغال امریکا است، علیه جنگ‌افروزی‌ها و فتنه‌انگیزی‌های امریکا در سرتاسر دنیا است؛ این اجماع جهانی است. «مرگ بر امریکا» این است که ملت ایران و شما جوانان در این راه، محکم بایستید و پیش بروید. ۲۲

امروز طاغوت اعظم در دنیا، رژیم ایالات متحده امریکاست؛ زیرا صهیونیسم را او به وجود آورده است و آن را تأیید میکند. امریکا جانشین طاغوت اعظم قبلی یعنی انگلیس است. امروز تجاوز رژیم ایالات متحده و همفکرانش و همکارانش، دنیای اسلام را در وضعیت دشواری قرار داده است و دنیای اسلام در پیشرفت خود، در موضعگیری خود، در ترقی مادی و معنوی خود، زیر فشار امریکا و همکاران و همفکران اوست.^{۲۳}

دولت انگلیس که کارنامه‌ی دو‌بست ساله‌ی حضور آنها و ارتباط آنها با کشور ما، کارنامه‌ی سر تا پا سیاه است - واقعاً یک نقطه و یک جا نداریم که بشود نشان داد که دولت انگلیس به نفع ملت ایران یک قدم کوچکی برداشته باشد؛ هر چه بوده ضرر؛ هر چه بوده صدمه‌های بزرگ - اینها اعلان میکنند که ما طرفدار ملت ایرانیم! دولت آمریکا اعلام میکند که ما طرفدار مردم ایرانیم! یعنی: با نظام جمهوری اسلامی بدیم، اما مردم را دوست داریم! خوب، مردم جزو این نظامند؛ این نظام که منفک از مردم نیست. این طرفندهای دشمن است. اینها را باید شناخت، فهمید. او البته دشمنیاش را میکند؛ امر طبیعی است، اما اینکه ما نفهمیم دشمنی او را و از این معنا غفلت کنیم، این قابل قبول نیست. یک وقت میبینید ما در داخل جدول و پازل‌های دشمن قرار میگیریم - در پازل، مجموعه‌ای را کنار هم میچینند، تا یک شکلی از تویس در بیاید - تا یکی از این اجزاء را ما تأمین نکنیم.^{۲۴}

من مطمئنم که این انتخابات برای ملت‌های دیگر هم یک نشانه‌ای است. برای همین هم هست که دستگاه‌های خبیث استکبار، از آمریکا و انگلیس و صهیونیست‌ها و دیگران، دارند مرتباً تلاش میکنند که این انتخابات را به یک جوری خراب کنند، مخدوش کنند. کشورهای دیگر نگاه میکنند ببینند این پیشکسوت انتخاباتی و انقلابی - که ملت ایران است - چه کار خواهد کرد. ملت ایران در این زمینه، جزو پیشکسوت‌هاست. ملت‌های دیگر نگاه میکنند ببینند انتخابات در ایران به کجا خواهد رسید. استکبار دوست دارد که انتخابات در کشور ما آنچنان بشود که ملت‌ها را مأیوس کند. ۲۵

آنها میدانند که یکی از راه‌های متوقف کردن این ملت این است که امید را از آنها بگیرند. لذا هی تاریکنمائی، هی سیاهنمائی... (شعار «مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل، مرگ بر انگلیس» و «خونی که در رگ ماست، هدیه به رهبر ماست») (خداوند شما را حفظ کند. اجازه بدهید، اجازه بدهید عرایضمان را عرض بکنیم.) مثلث شر و فساد را خود شما دیگر اسم آوردید. حالا ما نگفتیم، اما شما گفتید؛ آمریکا و صهیونیسم و انگلیس خبیث، و واقعاً اینها این جوریند دیگر. دستگاه‌های تبلیغاتی اینها، روز و شب در تلاشند که روی ذهن ملت ایران اثر بگذارند و همین طور که من چندی پیش گفتم، محاسبات مردم را و محاسبات نخبگان را عوض کنند که الحمدلله هرچی هم تلاش میکنند، بی‌فایده است، آینده، آینده‌ی روشنی است؛ افق، افق خوبی است، منتها این به معنای این نیست که ما یک بالش نرمی زیر سر خودمان بگذاریم و دل به خواب بدهیم، نه، باید کار کرد، باید تلاش کرد.^{۲۶}

امروز و در طول این سالهای متمادی، اختلافات بین شیعه و سنی را هرچه بیشتر دامن میزنند برای اینکه ذهن دو طرف را از دشمن اصلی - که دشمن اسلام است، نه دشمن خصوص تشیع یا دشمن خصوص تسنن - منصرف بکنند، اینها را به همدیگر مشغول کنند؛ این سیاست استعمار است؛ متخصص این سیاست هم دستهای سیاسی و امنیتی دولت انگلیس خبیث است که از دیرباز، در این زمینه فعال بودند، تلاش کردند، بلدند چگونه بین فرقه‌های مسلمان اختلاف بیندازند، راه‌های آن را تجربه کردند، آگاهی دارند و بشدت مشغولند.^{۲۷}

در میان این مذاکره‌کننده‌ها و این چند نفری که در مقابل ایران [هستند] - ایران یک‌تنه است، آنها یک لشکرند؛ چند کشورند که پشت سر هر کدام از آنها یک لشکر دیپلمات و روابط عمومی و عکاس و تحلیلگر و مانند اینها هست - از همه بد اخلاق‌تر آمریکایی‌ها هستند، از همه موذی‌تر انگلیس‌ها هستند. خب، حالا مذاکرات را تمدید کردند، همه بدانند - هم آن کسانی که طرف مذاکره‌اند، هم این کسانی که در داخل نگران این مسئله‌اند و نگاهشان به این مذاکرات است - که اگر این مذاکرات به نتیجه نرسد، آن که بیش از همه ضرر میکند ما نیستیم، آمریکایی‌ها هستند.^{۲۸}

ملت ایران حقی دارد و آن حق را مطالبه میکند. این حرف هم برای مردم دنیا قابل فهم است، هم برای دولت‌ها قابل فهم است؛ ولی معارض اصلی در این قضیه، دولت امریکا است. حتی دولت‌های اروپایی هم مواضع‌شان بیشتر تحت تأثیر فشار امریکا است؛ هر کدام که با امریکا نزدیک‌ترند، مواضع‌شان تندتر و سخت‌تر است؛ مثل دولت انگلیس. البته ملت ایران سوابق طولانی از دولت انگلیس دارد و مسأله‌ی ملت ایران و دولت انگلیس، مسأله‌ی امروز و دیروز نیست؛ حالا هم همه‌شان، از آن رأس‌شان تا مسؤولان گوناگون‌شان، مواضع بسیار بدی دارند میگیرند؛ آنها یکی از بدترین مواضع را دارند میگیرند؛ لیکن معارض اصلی، دولت امریکا است.^{۲۹}

انقلاب با نیرو و اراده مردم و با رهبران یا رهبری که صد در صد متکی به عواطف مردم است و مردم، عاشقانه دوستش میدانند، پیروز شده است. اکنون این انقلاب میخواهد چه کار کند؟ جواب این است: اول کاری که چنین انقلابی میکند، قطع امتیازهای ظالمانه‌ای است که بیگانگان در طول زمان در این کشور به دست آورده بودند. چنین امری، طبیعی است دیگر! هر فرد وطندوستی از این‌که ببیند فرضاً دولت انگلیس آمده است و نفت ایران را به غارت می‌برد، ناراضی است و احساس ناراحتی میکند. این امری معلوم و آشکار است.

در زمانهای گذشته، بسیاری از رجال دولتی و نمایندگان مجلس شورای ملی در دو، سه دوره اول که واقعاً نماینده بودند و به وسیله مردم انتخاب میشدند - و این، قبل از زمانی بود که رضاشاه، دست روی مجلس گذاشت - با دادن امتیازات به بیگانگان، مخالف بودند. شخصیت‌های وطندوست و ملی‌واقعی، حاضر نبودند امتیازات بدهند. اما در عین حال، جرأت مخالفت هم نداشتند. چرا جرأت نداشتند؟ چون مردم پشت سرشان نبودند و در واقع وجهه مردمی نداشتند. تا یک نخست‌وزیر می‌آمد کلمه‌ای بگوید که بوی اصطکاک با منافع خارجیها را داشته باشد، از کار برکنارش میکردند. تا یک رجل دولتی می‌آمد قیافه‌ای بگیرد و حرفی بزند که بوی اعتراض به امتیازات خارجی بدهد، فوراً از قدرت ساقطش میکردند و به دنبال کارش میرفت! اگر کسی هم مثل مرحوم مدرّس رضوان‌الله‌علیه، سرسخت بود، کتکش میزدند، محبوسش میکردند، تبعیدش میکردند و بعد هم به دست قلدری مثل رضاخان، با دهان روزه، در ماه رمضان، شهیدش میکردند. رجالی که جرأت و ایمان مدرّس را نداشتند، تا یک کلمه حرف میزدند، با چشم غزه‌ای از طرف اربابان خارجی مواجه میشدند و فوراً سکوت میکردند. لذا امتیازات خارجیها در ایران، روزبه‌روز بیشتر شد.

آقایان و خانمها؛ برادران و خواهران عزیز در سرتاسر کشور! در این مملکت، منبع ثروتی به نام «نفت» کشف شد. کشف نفت به منزله این بود که ملتی گنجی پیدا کند. تا این گنج در این مملکت کشف و پیدا شد، یک عده از خارجیها و عمدتاً انگلیسیها - که گناه این کار به گردن انگلیسیهاست - به ایران آمدند، بر سر این گنج نشستند، سالهای متمادی این گنج را استخراج کردند و خوردند؛ بی آن‌که به روی مبارکشان بیاورند که این غصب مال ملت ایران است! آیا این غصه ندارد؟! واقعاً مسأله نفت، یکی از مسائل فوق‌العاده تلخ ملت ایران است که هنوز درست باز نشده است.

انگلیسیها در زمان قاجاریه به ایران آمدند و با رجال خائن آن روز، برای بردن نفت مملکت قراردادی شصت ساله بستند! (ظاهراً قرارداد داری (۱۰) اول، یک قرارداد شصت ساله بود.)

قرارداد شصت ساله بسته شد تا انگلیس بیاید و نفتی را که آن روز مثل آب خوردن به آن نیاز داشت، ببرد. واقعاً برای انگلیس، نفت ارزشمندترین کالا محسوب میشد؛ چون به کارهای استعماری مشغول بود و سرزمینها را میگرفت؛ لذا و به پول احتیاج داشت. پول هم با فعالیت کارخانه‌ها به دست می‌آمد و کارخانه‌ها نیز با نفت میگشت. انگلیس به ایران آمد و نفت گرانقیمت و ارزشمند این مملکت را به قیمتی ارزانتر از آب برمی داشت و می‌برد! اگر میخواستند به جای نفت در بشکه‌ها آب بریزند و ببرند، شاید برایشان گرانتر تمام میشد!

مدت زمانی از انعقاد قرار داد شصت ساله نگذشته بود که رضاخان را بر سر کار آوردند. اواخر حکومت ضعیف قاجاریه بود و انگلیسیها کسی را میخواستند تا به قلع و قمع گردنکشان که در گوشه و کنار ایران سربلند کرده بودند بپردازد. آنها برای این که کسی منافعشان را تهدید نکند، به قلدِر گردن کلفتی که ضمناً سرسپرده خودشان باشد، احتیاج داشتند.

باری؛ رضاخان را پیدا کردند؛ به تربیت او پرداختند و به آنجا که باید برسد، رساندندش. اول، سردار سپه و نخست‌وزیر بود و بعد هم پادشاه و رئیس کشور ایران شد! چند سالی از به قدرت رسیدن رضاخان توسط انگلیسیها نگذشته بود که او به فکر افتاد اگر بشود، پول بیشتری بابت نفت از آنها بگیرد. البته سرسپردگی او به جای خود محفوظ بود؛ اما بالاخره هر نوکری، گاهی به این فکر میافتد که مقدار بیشتری پول از ارباب خود اخذی کند! مزاج قلدِر مآبانه او به کمکش آمد تا با قرارداد داری که هنوز سی سال دیگر مانده بود تا به سر آید، برخورد قلدِرانه کند. یعنی وارد هیأت دولت شد و قرارداد داری را در بخاری انداخت و سوزاند! وقتی به او گفتند «از مدت قرارداد، سی سال دیگر باقی مانده است» گفت: «این چه قراردادی است! باید بابت نفت، پول بیشتری به ما بدهند.» آن وقت، طرفش کیست؟ یک کمپانی انگلیسی! به مجرد این که رضاخان با قرارداد داری چنین برخوردی کرد، حکومت انگلیس وارد میدان شد و های و هوی و سر و صدا به راه انداخت. نهایتاً انگلیسیها دماغ رضاخان را به خاک مالیدند و کاری کردند که همین قرار داد را که فقط سی سال دیگر از اعتبارش مانده بود، به مدت شصت سال دیگر تمدید کرد! یعنی با انگلیسیها قرارداد دیگری بست.

این، کاری بود که انگلیسیها از زمان قاجاریه تا پایان حکومت رضاخان در ارتباط با نفت ایران کردند. بعد هم زمان مصدق رسید و زمزمه «ملی شدن صنعت نفت» آغاز شد. انگلیسیها دوباره آمدند. اما این دفعه دیگر تنها نبودند؛ بلکه امریکاییها را نیز به همراه داشتند. در واقع، امریکاییها از سال ۱۳۳۲ وارد این میدان شدند.

من عرض میکنم: اگر ملت ایران، بغض و نفرت از دولت انگلیس را از دل خود پاک نکرده باشد و پاک نکند، حق دارد و به نظر هر عاقلی هم، حق با ملت ایران است. کاری که انگلیسیها با مردم ایران کردند و بلایی که بر سر این ملت آوردند، هیچ‌وقت از یادها نخواهد رفت. اینان که امروز در گوشه‌ای از دنیا نشسته‌اند و علیه ملت و دولت ایران حرفهای مغرضانه و بیمحتوا میزنند، یادشان رفته است که این دولت ظالم با ملت ایران چه کرد!

البته خدای متعال سرشان را به سنگ کوبید و آن قدرت کذا را از آنها گرفت. امروز انگلیسیها، در دنیا نه آبرویی دارند و نه از قدرت چندانی برخوردارند. به مجرّد این که امریکاییها احساس کردند در ایران میدانی باز وجود دارد و انگلیسیها به تنهایی قادر به جولان در این میدان نیستند، آنها هم حضور پیدا کردند.

از سال ۱۳۳۲ تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، انگلیس و امریکا بر سر چاههای نفت، و در واقع گنج نفت ایران نشستند و تا آنجا که توانستند، برداشتند و بردند. ملت ایران چگونه دلش با اینها صاف شود؟! رژیم پهلوی، سر سپرده انگلیس و امریکا بود و محمّدرضا، واقعاً مثل یک مأمور امریکا در ایران عمل میکرد. یک عامل امریکا در رأس یک رژیم وابسته، وظیفه‌ای نداشت جز این که وقتی بگویند فلان نخست‌وزیر را بگذار و فلان نخست‌وزیر را بردار، اطاعت کند. آنها هر کاری میخواستند، میکردند. اگر هم یک وقت خود او میخواست نخست‌وزیری را برکنار کند و امریکاییها رضی نبودند، به امریکا میرفت و این و آن را میدید، تا اجازه دهند فلان نخست‌وزیر را بردارد یا بگذارد! وضعیت این گونه بود. سفرای امریکا و انگلیس در تهران، تعیین کننده خطوط اساسی این مملکت بودند.

حال میفهمید که چرا امریکاییها عصبانیند؟ حال میفهمید که وقتی دولتمردان امروز امریکا - بخصوص آن وزیر خارجه زشت و نفرت‌انگیزشان - دور دنیا راه میافتند و این‌جا و آن‌جا میگویند «ما می‌خواهیم دولت ایران را زیر فشار بگذاریم تا سیاستهای خود را عوض کند»، این سیاستها چیست که می‌خواهند عوض شود؟

اینها کسانی بودند که روزگاری، شاه ایران - آن روسیاه نگویند ختی که به اسم «شاه» در ایران بود - از سفر ایشان؛ یعنی سفیر انگلیس و سفیر امریکا در تهران، حرف‌شنوی داشت و هر چه آنها در مسائل اساسی این کشور میگفتند، انجام میداد. اما امروز با نظام و دولتی در ایران مواجهند که از صد عامل در مسائل اساسی کشورش، یک مورد هم منطبق با خواست امریکا نیست. با نظامی مواجهند که در بدو استقرار، اولین کارش قطع کردن امتیازات اینها بود. در واقع انقلاب اسلامی،

اول کاری که کرد این بود که به قطع امتیازات انگلیس و آمریکا در ایران پرداخت. این هم حقیقتی دیگر راجع به این انقلاب.

توجه کنید! مطلب دوم را که گفتیم، این شد که این انقلاب، چون متکی به مردم بود، نظامی را بر سر کار آورد که مردمی بود؛ و چون رهبر این انقلاب، محبوبیت مردمی داشت و مردم پشت سر وی حرکت میکردند، برای قطع کردن امتیازات خارجی، منتظر گذشت زمان نشد و بلافاصله امتیازات قطع گردید. البته ما، تا ماهها پس از پیروزی انقلاب، روابطمان را با آمریکا قطع نکردیم و فقط امتیازات آن کشور در ایران قطع شد. آنها میخواستند از نفت ما استفاده کنند؛ گفتیم: «نمیشود.» میخواستند از سرمایه‌گذارهای ظالمانه‌ای که به وسیله رژیم گذشته در ایران شده بود و آنها سودش را می‌بردند، استفاده کنند؛ گفتیم: «نمیشود.» میخواستند در ارتش - بخصوص در نیروی هوایی - حضور داشته باشند؛ گفتیم: «نمیشود.» میخواستند دستگاه جاسوسی خودشان را در سفارتخانه سابقشان، فعال نگه دارند؛ گفتیم: «نمیشود.»

توجه داشته باشید که سفارتخانه آمریکا، تا ماهها پس از پیروزی انقلاب باز بود و در این جا کاردار و سایر مسؤولین سفارتی داشتند. بعد که جوانان مسلمان دانشجو، سفارتخانه را گرفتند، دیدند این سفارتخانه مرکزی برای ارتباط با عناصر ضدانقلاب و ضد نظام جمهوری اسلامی، و وسیله‌ای برای بده و بستان و تقویت و وصل کردن این به آن بوده است؛ همان نقشی که سفارت انگلیس، قبل از ۲۸ مرداد در ایران ایفا میکرد. یعنی این را ببین، آن را ببین، این را به آن وصل کن. پول به این برسان، سلاح به او برسان و تدبیر به او برسان، تا حادثه‌ای علیه جمهوری اسلامی اتفاق بیفتد. مشغول چنین کارهایی بودند. ملت ایران، سفارتخانه آمریکا را «لانه جاسوسی» نامید و این واقعیت داشت. پس، مطلب دوم این است که انقلاب اسلامی، منافع انگلیس و آمریکا را در ایران قطع کرد. در واقع، این دو، عمده کشورهایایی بودند که در مملکت ما منافع گسترده نامشروع و غیرعادلانه داشتند.

البته ما رابطه‌مان را با دنیا حفظ کردیم و هنوز هم با انگلیس رابطه سیاسی داریم. منتها به نظر من، این رابطه از آن رابطه‌های متزلزل است؛ زیرا انگلیسیها نمیتوانند از ابراز دشمنی خودداری کنند و هر چندگاه یک بار، نیشی میزنند. دولت انگلیس این گونه است. اما به نظر من، بهتر است دولت انگلیس در مقابل ایران، قدری محتاطتر باشد؛ چون سابقه‌اش در ایران خیلی بد و سیاه است. حال که ملت و دولت ایران، رابطه سیاسی خود را با آن کشور حفظ کرده‌اند، آنها باید خیلی

محتاطانه عمل کنند و حرفی نزنند که ملت ایران احساس کند همان اغراض پلید چند ده ساله را باز هم حفظ کرده‌اند. اگر چه انگلیس امروز، دیگر انگلیس آن روزها نیست و تمام شده است.^{۳۰}